**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020722**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

شهید صدر اراده‌های متکلم را سه جور اراده تصویر کردند، ارادۀ استعمالی، ارادۀ تفهیمی و ارادۀ جدی. ارادۀ استعمالی را ارادۀ کلام از آن جهتی که صالح برای دلالت برای معنا هست معنا کردند، که ما عرض کردیم این اراده در موارد بسیار اندکی از استعمالات وجود دارد و به هیچ وجه مقوم استعمال نیست و این هیچ ربطی هم به وضع و اینها ندارد، توضیحش در جلسات قبل گذشت.

ما ارادۀ استعمالی را یک قسمی از ارادۀ تفهیمی به معنای اعم می‌دانیم، متکلم با کلام خودش یک معنایی را که می‌خواهد افاده کند گاهی اوقات لفظ را قالب برای آن معنا قرار می‌دهد و گاهی اوقات قالب قرار نمی‌دهد. توضیح ذلک این که ما خیلی وقت‌ها علاوه بر آن چیزی که مستعمل فیه هست متکلم قصد افهام مطالب دیگری را هم دارد، آن مطالب دیگری که قصدافهامش دارد گاهی اوقات در عرض مستعمل فیه هست، گاهی اوقات در طول مستعمل فیه هست. گاهی اوقات یک کلام دو تا معنا دارد، متکلم کلام را در یک معنای بعید به کار می‌برد ولی معنای قریب را هم به نحوی از انحاء به ذهن مخاطب اخطار می‌دهد و توجه به این مطلب هم دارد. ولی خب یک معنای بعیدی را اراده می‌کند و اصلا توجه دارد به این که این معنای قریب را اراده نکند، ولی تفهیم می‌کند. یعنی استعمال نکند لفظ را در او، من جمله از این مواردی که لفظ ارادۀ تفهیمیه عرضی هست موارد زشت و زیباست، صنعتی در بدیع داریم به نام صنعت زشت و زیبا که ابتدا کلام یک معنای زشتی پیدا می‌کند ولی در ادامه کلام معنای زیبایی پیدا می‌کند. خب این هم. گاهی اوقات متکلم اصلا غرضش همین هست که این مفهوم زشت را اوّل منتقل کند به ذهن مخاطب اخطار بدهد ولی می‌خواهد بگوید من این لفظ را در این معنا استعمال نکردم، عرض کردم مثال زدم مثلا ای فضل تو خر فضل تو خر فضل تو خروار کلمۀ خر را اینجا به کار نبرده به عنوان یک کلمۀ مستقل بلکه به عنوان قسمتی از، جزئی از یک کلمۀ خروار به کار برده ولی با نحوۀ کاربردش سعی می‌کند که این معنا را هم تفهیم کند. خدا همه‌شان را رحمت کند مرحوم، این قصه را دکتر مهدی محقق نقل می‌کند، دکتر مهدی محقق می‌گوید ما درس می‌خواندیم پیش مرحوم آسید کاظم عصار، خیلی هم از آسید کاظم عصار از جهت معنوی تعریف می‌کند می‌گوید دائم الذکر بود، می‌گویند می‌گفت یا درس می‌داد یا سؤال جواب می‌داد، در غیر این چیزها دائم مشغول لبش به ذکر مترنم بود. بعد می‌گوید که ما درس می‌خواندیم، درس خصوصی بود پیشش می‌خواندیم، بعد از تعطیلات نوروز درس که شروع شد یک رفیقی داشتیم اهل شیراز این رفیق دیر آمد، یک هفته‌ای دیر آمد و استاد پرسید کجا بودی؟ گفت شیراز بودم، مرحوم آسید کاظم عصار گفت خوشا شیراز و وضع بی مثالَش خداوندا نگه دارد زوالَش، این روی کلمۀ لَش تکیه می‌کرد و که خلاصه تفهیم بکند که رفته بود لش بازی، می‌گفت شعر از اوّل تا آخر خواند با تکیۀ روی کلمۀ لَش. خب این یک نوع تفهیم، لفظ را می‌گوید من شعر حافظ را خواندم ولی چون در لابلای این کلمۀ لَش به کار رفته یک معنای دیگری را هم به مخاطب تفهیم می‌کند. این به اصطلاح دلالت‌های تفهیمیۀ غیر استعمالی هست که در عرض دلالت تفهیمیۀ استعمالی هست، یک دلالت‌های تفهیمیۀ طولیه هم ما داریم، ببینید یک تعبیری در معانی بیان داریم به نام کنایه، اصطلاح کنایه دو تا تفسیر شده، یک تفسیرش این مواردی مثل زید کثیر الرماد که اشاره به مهمان‌نوازی طرف باشد آن را کنایه می‌گویند که در واقع مجاز کل جمله است، یک نوع مجاز کلمه داریم، این کلمه مثلا اسد را ما در رجل شجاع به کار می‌بریم، یک موقع ترکیب را در یک معنایی به کار می‌بریم. زید کثیر الرماد در واقع ترکیب کثیر الرماد را ما به معنای سخی به کار می‌بریم، به دلیل این که کثرت رماد ملازمۀ با مهمان‌نوازی و آشپزخانه، دائم آشپزخانه کار می‌کند و در نتیجه خاکستر غذایش زیاد می‌شود و امثال اینها. ولی ما متکلم ارادۀ معنای کثرت رماد نکرده، واقعا نمی‌خواهد بگوید خاکستر خانه‌اش خیلی زیاد است، نه، چون خاکستر خانه زیاد بودنش نوعا ملازمه دارد با سخاوت شخص لفظ، این ترکیب را در این معنا به کار می‌برد. از جهت جوهری خیلی تفاوت جدی با مجاز در کلمه ندارد این معنای کنایی، ولی یک معنای دیگری، تفسیر دیگری بر کنایه هست، آن این است که متکلم لفظ را در معنای خودش استعمال می‌کند حالا یا حقیقت یا مجاز ولی غرضش این است که از آن معنا عبور کند به معنای دیگری، حالا من یک مثال برای شما بزنم، ببینید، ما مثلا بچه خوابیده بهش می‌گوییم بچه جون آفتاب دارد می‌زند، این آفتاب دارد می‌زند را برای چی داریم می‌گوییم؟ برای این که بهش بگوییم بلند شو نمازت را بخوان، یا اگر کاری موقع طلوع آفتاب دارد بلند شو آن کاری که موقع طلوع آفتاب هست انجام بده. ما آفتاب دارد می‌زند را در معنای خودش استعمال می‌کنیم واقعاً، ولی غرضمان این نیست که صرفا اخبار بدهیم که یک پدیدۀ فضایی دارد اینجا اتفاق می‌افتاده در آفتاب دارد می‌زند، نه غرض عبور کردن از این معنا به ملازمش است، یک تفهیم معنای ثانوی در طول تفهیم معنای اوّلی، معنای ثانوی را می‌خواهیم معنی کنیم که بگوییم طولی است یعنی این. معنای اوّلی هم اراده می‌کنیم در طول این معنای دوم را اراده می‌کنیم. و به این شکل، این بحث کنایه این شکلی است، که این غرض تفهیمی متکلم گاهی اوقات اوسع از آن معنای مستعمل فیه هست، علاوه بر آن می‌خواهد، یعنی یک غرض تفهیمیۀ اوّلیه دارد، یک غرض تفهیمیۀ نهایی دارد، آن در واقع غرض تفهیمیۀ نهایی هست.

اینجا اشاره به یک نکته‌ای را عرض بکنم، یک اصطلاحی آقایان دارند به نام دلالت التزامی و این که آیا مثلا در بحث‌های حجیت خبر مثلا دلالت التزامی تابع دلالت مطابقی هست، نیست، آن بحث‌ها را مطرح می‌کنند. در بحث مثبتات بحث می‌کنند که آیا دلالت‌های التزامیۀ اصول عملیه حجت هست، حجت نیست؟ رابطۀ آن دلالت التزامی با مدلول تفهیمی نهایی یا ثانویه آیا اینها یکی هستند؟ یا با همدیگر فرق دارند؟ این مطلب متأسفانه در کلمات آقایان که در هر دو بحث هم در بحث تبعیت دلالت التزامی نسبت به دلالت مطابقی هم در بحث مثبتات امارات آن مفهوم دلالت التزامی یک مقداری مندمج است، و خدا رحمت کند شهید صدر من آنجور که یادم هست در هر دو بحث استدلالات، ادله‌ای که می‌آورند بعضی وقت‌ها دلالت التزامی یک معناست، بعضی وقت‌ها معنای دیگری هست. دلالت التزامی گاهی اوقات به معنای آن چیزی هست که متکلم قصد تفهیم او را دارد ولی در طول معنای مطابقی، معنای مطابقی را قصد تفهیم دارد حالا ممکن است آن دلالت، یعنی علاوه بر آن معنای تفهیمی معنای دیگری را هم متکلم اراده کرده، حالا آن معنای اوّلیه ممکن است هم معنای مطابقی برایش مهم باشد هم معنای التزامی هر دویش مهم باشد آن جهتی که مثال قبلی زدم آن جهت خیلی مهم نیست که آیا آن مدلول استعمالی مقصود بالذاتش هست یا مقصود بالذات دلالت التزامی آن، نه ممکن است هم دلالت مطابقی‌اش مقصود بالذات باشد هم دلالت التزامی‌اش مقصود بالذات باشد. به هر حال گاهی اوقات آن مدلول التزامی مقصود تفهیمی متکلم هست، گاهی اوقات ما اینجور نیست، آن مدلول التزامی لوازم کلام ما هست ولو متکلم به آن لوازم ملتفت اصلا نیست یا اصلا منکر است، در بحثی که می‌گویند لوازم اقرار حجت است، از این سنخ است. اصلا مقر ممکن است لوازم کلامش هم نداند، ولی لوازم به عهده‌اش گذاشته می‌شود، اصلا ملتفت هم نیست، آن لوازمی که در بحث اقرار مطرح است این هست وقتی کلام در اثبات معنای مطابقی خودش حجت شد مثبتاتش حجت است، که به خصوص در اقرار که خیلی واضح است که مثبتاتش حجت است، مراد از مثبتات لوازمی هست که ملازمه دارد بین آن معنای مستعمل فیه، معنای تفهیم شده توسط متکلم و آن معنای دیگر، ولو متکلم اصلا منکر باشد، آن مطلب قبلی این هست که باید متکلم واقف باشد، عارف باشد قبول داشته باشد و قصد تفهیمش را هم داشته باشد، ببینید گاهی اوقات آقایان می‌گویند که من آن تقسیم‌بندی که لازم، بیّن بالمعنی الاخص هست، بین بالمعنی الاعم هست، غیر بیّن هست آن را مطرح نکردم، از این، به این شکل می‌خواهم مطرح کنم، مدلول التزامی گاهی اوقات متکلم قصد تفهیمش را دارد، برای این که قصد تفهیمش را داشته باشد اوّلا باید علم به این ملازمه داشته باشد، ثانیا این علم باید بالفعل باشد، علمی که فعلا بهش التفات نداشته باشد، علمی که التفات هم داشته باشد، بعضی چیزها هست متکلم علم بهش دارد، ولی علمش ملتفت الیه نیست، چون ملتفت الیه نیست نمی‌تواند مقصود تفهیمی متکلم از این کلام باشد، باید این مرحلۀ دوم، البته نوعا اگر ملتفت الیه باشد و بفهمد که از این کلامش این معنا اراده می‌شود می‌توانیم بگوییم مقصودش هم هست، البته اگر مراد از مقصود بگوییم آن چیزی که محبوبش هم هست، نه ممکن است بعضی چیزها از کلام من فهمیده بشود ولی من دلم نمی‌خواهد فهمیده بشود ولی می‌دانم کلام این مطلب را می‌فهماند، افهام می‌کند ولی خب چاره‌ای ندارم، در جمع می‌خواهم به یک نفری یک مطلبی بگویم، گاهی اوقات توجه دارم که این مطلب را بگویم دیگری هم متوجه می‌شود دلم هم نمی‌خواهد دیگری متوجه بشود اصلا، خوشم هم نمی‌آید ولی خب چاره‌ای ندارم، مجبورم اینجا بگویم و دیگری هم متوجه نشود، یعنی کسر و انکسار می‌کنم و مبغوض من هست، اینجا قصد به معنای این که من کلامی می‌آورم که این کلام آن معنا را برای دیگری افاده می‌کند این قصد را دارم، ولی قصد اگر به معنای آن چیزی که محرّک من هست، داعی من هست طبیعتا داعی من افهام آن معنا نیست. ولی به افهام آن معنا توجه دارم، علی ای تقدیر بحث سر این هست که حالا ما اگر آن قصد تفهیمی را مقصود تفهیمی را اینجور معنا کردیم آن چیزی که من توجه دارم که کلام من این معنا را می‌رساند، ولو این که محرک من برای این کلام این معنا نباشد، عرض کردم خود مقصود تفهیمی هم دو گونه می‌شود تصویرش کرد یعنی آن چیزی که محرک من برای کلام هست و آن چیزی که محرک من نیست ولی می‌دانم کلام من این معنا را افاده می‌کند. علی ای تقدیر تمام اینها را ما ممکن است در دایرۀ قصد تفهیمی قرار بدهیم. ولی مدلول التزامی اوسع از این دایره است، مدلول التزامی که در بحث مثبتات مثلا حجت است، و در بحث تبعیت مدلول التزامی با مدلول مطابقی این بحث خیلی مهم است که تفکیک بین اینهاست، مدلول التزامی اگر، مدلول تفهیمی نباشد هیچ وجهی ندارد که بعد از این که دلالت مطابقی از حجیت افتاد آن مدلول هم حجت باشد، آن دیگر روشن است که حجت نیست، بله مدلول تفهیمی اگر متکلم دو مطلب را تفهیم کرده، یک مدلول مطابقی را و با مدلول تفهیمی یک مدلول التزامی را هم تفهیم کرده، آنجا ممکن است این بحث پیش بیاید که آیا با سقوط مدلول مطابقی از حجیت مدلول التزامی هم از حجیت ساقط می‌شود یا ساقط نمی‌شود؟ این است که این بحث‌ها خیلی در آن بحث‌ها به هم ریخته شده و اینها را باید از همدیگر تفکیک کرد، یعنی اصلا آن چیزی که می‌تواند محل بحث باشد آن جایی هست که مدلول التزامی تفهیمی و الا مدلول التزامی که مقصود تفهیمی متکلم نیست حالا مقصود ولو به معنای آن چیزی که متکلم می‌دانم کلام او آن معنا را افاده می‌کند ولو محرک او برای تکلم نباشد، این است که اینها را به هر حال باید از همدیگر تفکیک کرد تا بحث‌ها از هم جدا کرد.

یک تعبیری من یک موقعی در کلام بعضی از ادبا دیدم یادم هست یک مقاله‌ای از آقای احمد سمیعی می‌خواندم در مورد حافظ و اینها، صحبت سر هاله‌های معنایی در آن مقاله بود. و بعدا متوجه شدم که این بحث هاله‌های معنایی در زبان‌شناسی و اینها یک فصل مشبعی دارد و اخیرا نگاه می‌کردم می‌دیدم یک کتابی یکی از این زبان‌شناس‌های عرب، محمد یونس علی اگر اسمش را اشتباه نکنم نوشته که به فارسی هم اخیرا ترجمه شده به نام معنا و هاله‌های معنایی و آن کتاب را ندیدم فقط اسمش را در اینترنت و اینها داشتم سرچ می‌کردم بهش برخورد کردم و اینها، این که بحث‌هایشان به چه شکل است و امثال اینها نمی‌دانم، ولی حدسم این هست که می‌گویند در هر استعمال ما یک هستۀ مرکزی معنایی داریم، یک معانی، معانی مثل هاله دور آن هستۀ مرکزی، یا کرۀ مرکزی معنا شکل می‌گیرد و اینها را باید معنای اصلی و هاله‌های معنا را باید از همدیگر تفکیک کرد. حالا من به جای تعبیر این هاله‌هایی معنایی را به کار نمی‌برم به دلیل این که ما عرض کردم اقسام مختلفی مقصودهای تفهیمی داریم، اینها را همه‌اش را تعبیر هاله کردن، هاله یک مقداری یک مفهوم استعاری شاعرانه است برای روشن شدن آن معنا خودش یک نوع ابهام آفرین است که این هاله یعنی چی؟ آن خودش، این است که به نظرم بهتر است ما به جای به کار بردن واژه‌های استعاری مثل هاله‌های معنایی یک مقداری الفاظ صریح به کار ببریم. ما متکلم در استعمالاتش یک معنای مستعمل فیه دارد که این معنای مستعمل فیه بنابر آن مطلبی که عرض کردم مقصود تفهیمی‌اش هم هست ولی ما مقصودهای تفهیمی متکلم منحصر در مدلول استعمالی نیست، یک سری مقصودهای تفهیمی عرضی دارد، یک سری مقصودهای تفهیمی طولی دارد، اینها همه چیزهایی هست در یک کلام در کنار این کلام وجود دارد. حالا این نکته را همینجا بگذارید عرض بکنم، این مدلول استعمالی که ما مطرح می‌کنیم این مدلول استعمالی بنابر تحقیق می‌تواند متعدد از یک معنا باشد، استعمال لفظ در اکثر از یک معنا هم جایز هست هیچ مانعی هم ندارد، هر دو معنا مقصود تفهیمی متکلم ممکن است باشد و این مقصودهای تفهیمی غیر استعمالی که می‌خواهیم بگوییم مراد گاهی اوقات ما لفظ را قالب بر دو معنا قرار می‌دهیم کأنّ دو بار استعمال کردیم. ولی آن مقصودهای تفهیمی غیر استعمالی هیچ وقت در آن قالب بودن لفظ قرار نمی‌گیرد. حالا من یک سری مثال‌هایی برای استعمال لفظ در اکثر از معنا به کار ببرم تا یک مقداری مقصود روشن‌تر بشود. استعمال لفظ در اکثر از معنا یک مدل استعمال لفظ در اکثر از معنا موارد ماده تاریخ است، اصلا ماده تاریخ‌ها عمدتا خیلی از ماده تاریخ‌های زیبا براساس استعمال لفظ در اکثر از معنا هست، به یک معنا اصلا ماده تاریخ‌ها یک نوع استعمال لفظ در اکثر از یک معنا به معنای عام در تمام مواد ماده تاریخ وجود دارد، حالا توضیح بدهم. ماده تاریخ این هست که یک حادثه‌ای را ما می‌خواهیم تاریخش را تعیین کنیم، یک عبارتی را به کار می‌بریم که این عبارت به حروف ابجد با آن شیء مطابق می‌کند. اینجا ما هم آن عبارت را معنایش را اراده می‌کنیم، هم این که آن عبارت این مطلب را هم افهام می‌کنیم که این عبارت الفاظش با حروف ابجد مطابق با آن حادثه است. و این که می‌گویم تمام موارد ماده تاریخ به یک معنا دو معنا افاده می‌کند از این جهت هست که تمام، فرض کنید من آن ماده تاریخ مرحوم حاج شیخ که مرحوم آقای صدر دارد که «لدی الکریم حل ضیفا عبده» هم می‌خواهد بگوید که، این را می‌خواهد افهام کند که این مفهوم را افهام کند، یعنی این الفاظ هم فانی در معنا هستند هم خودشان مستقلا ملاحظه شدند، ملاحظۀ استقلالی شدند و ملاحظۀ فانی اندر معنا. این نکته را. یک جور دیگر بعضی از ماده تاریخ‌ها هست وراء این دو معنایی که در کل ماده تاریخ‌ها هست، بیشتر از آن هم اکثر از معنا دارد، مثلا این ماده تاریخ که در وفات مرحوم مجلسی گفته شده، «ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد»، اینجا دو تا معنا اراده شده، یک معنا این که بیست و هفت روز از ماه رمضان که گذشت باقر اعلم که علامۀ مجلسی باشد وفات کرد، این معنای اوّلی‌اش. یک معنای دیگر این هست که شما کلمۀ ماه رمضان را به حروف ابجد حساب کنید، بیست و هفت تا ازش کم کنید تاریخ وفات علامۀ مجلسی است. این یک چیز بیشتر از صرف یک ماده تاریخ هست که شبیه همین را مرحوم جد ما برای ولادت حاج آقا گفته بودند، «از مبارک رمضان هشت کم هنگام سحور» یعنی کلمۀ مبارک رمضان را هشتم ماه رمضان حاج آقا به دنیا آمدند، مرحوم جد ما می‌گفتند که از کلمۀ مبارک رمضان هشت تا کم بکنید هزار و سیصد و چهل و شش می‌شود، مبارک رمضان حروف ابجدش هزار و سیصد و پنجاه و چهار است، هشت تا ازش کم بکنید هزار و سیصد و چهل و شش می‌شود. خب این مدل ماده، و اصلا ماده تاریخ‌ها براساس همین بازی‌های لفظی استوار هست، مثلا این ماده تاریخ، ماده تاریخ جالبی هم هست در مورد سقوط تزارهای روسیه است. تزارهای روسیه در سال ۱۳۳۵ قمری سقوط کردند.

**شاگرد:** تزارها چی است؟

**استاد:** تزارها قبل از حکومت بلشویک و کمونیست‌ها سلسلۀ تزارها در روسیه حاکم بودند، بعد آنها رفتند چیز که بلشویک‌ها و کمونیست‌ها روی کار آمدند که اسم روسیه هم تبدیل شد به شوروی، تزارهای روسیه، سلاطین و پادشاهان روسیه قبل از حکومت کمونیستی و بلشویک‌ها به اصطلاح بود که تزارها داستان حملۀ به حرم امام رضا هم در اثر همین تزارها بود دیگر، بمباران حرم امام رضا را اینها انجام دادند که مرحوم جد ما به تناسب همین داستان بمباران و اینها در الکلام این ماده تاریخ را ایشان آورده بود، چیز جالبی هم در مورد آنها نقل کرده. خب خیلی از جهت معنوی آن حمله یک آسیب معنوی به باورهای ایمانی مسلمان‌ها و شیعه‌ها زد، خب خیلی ناراحت کننده بود بمباران حرم امام رضا و اینها و در واقع یک نوع بدبختی تزارها در موقع سقوط ترمیم آن چیزهای ایمانی ایرانی‌ها را کرد، خب خیلی لطمۀ احساسی به احساسات دینی شیعیان آن حمله وارد کرده بود که حالا چند سال بعد الآن یادم نیست دقیقا فاصلۀ بین حملۀ تزارها به حرم امام رضا و سقوطشان چقدر است، ولی بالأخره به گونه‌ای این فاصله بود که همۀ مردم ایران تصورشان این بود که این در واقع جزای آن حمله به حرم امام رضا بود، حالا آنش بماند. در پرانتز این را که می‌خواهم بگویم، آن نکته‌ای که می‌خواهم بگویم مورد بحث هست آن ماده تاریخی که اینجا گفته شده، می‌گوید «صدایی برآمد ز پتر گراد» لنین گراد قبلا پتر گراد بوده و «صدایی برآمد ز پتر گراد که شه اشک ریزان ز تخت اوفتاد» کلمۀ تخت را می‌گوید می‌شود تخت، ت و ت ۴۰۰، دو تا ۴۰۰ می‌شود ۸۰۰، با خ، حروف ابجدش ۶۰۰، ۶۰۰ و ۸۰۰ می‌شود ۱۴۰۰، این ۱۴۰۰ را داشته باشد. می‌گوید شه، «اشک» آن سه تا نقطۀ «شه» را اشک شه فرض کرده، می‌گوید این سه تا نقطه بریزد، اشک ریزان، می‌شود «سَه»، ابجدش می‌شود ۶۵، می‌گوید ۶۵ تا از ۱۴۰۰ کم کن می‌شود ۱۳۳۵، ببینید این یک نوع استعمال است، ولی استعمالی هست حسابی پیچ وا پیچ، این یک مدل معانی هست.

یک جور دیگر معنا در واقع معانی تفهیمیه‌ای هست که آن هم با یک نوع پیچیدگی همراه هست، بحث‌های معماها در ادبیات یک چیزهایی داریم به نام معما، خب معماهای ادبی که الآن دیگر ور افتاده ولی یک زمین تفریح اهل فضل طرح معماها و حل معماها بوده، این که مثلا یک معنا را به صورت معماگونه بیان کنند که افراد با معما به آن معما برسند، حالا من یک معمای خیلی چیز می‌گویم حالا بعدا خودتان فکر کنید در مورد این که این معما مراد چی است؟ می‌گوید که «به تازی و دری و قلب و تحریف ز لعل یار خواهم ضد شرقی» این یعنی چی؟ «به تازی» تازی یک صنعتی هست حالا من یک توضیح مقدماتی بدهم، این یک نوع بازی با الفاظ است کل این معنا، تازی یعنی یک واژه‌ای را عربی‌اش بکنید، دری یعنی عربی را فارسی کنید، قلب یعنی دگرگون کنید، از عقب پیش و پس و پیش کنید، تصحیف یعنی این واژه را به واژۀ دیگری تبدیل کنید که اگر شبیه هم هستند منهای نقطه‌هایشان، مثلا کلمۀ «یاد» با «باد» از جهت تصحیفی یکی است مثلا، کلماتی که، این خلاصه می‌گوید من این درخواستی که اینجا دارد برای رسیدن به این درخواست باید این بازی‌های لفظی را بکنید، به تازی و دری و قلب و تصحیف، حالا این چی می‌خواهد و چجوری از این واژه به آن می‌رسد خودش یک بحثی است. خب این بحث معماها یک پدیده‌ای هست در چیزها. ولی اینها همۀ این معماها همۀ اینها در چارچوب همان معنای مستعمل فیه است. آن معانی جانبی که وجود دارد، استعمال لفظ در اکثر از معنا، که حالا عرض کنم. حالا یک مثال دیگر برای استعمال در اکثر از معنا بزنم و این بحث را تمام کنم. عرض کردم یکی از مثال‌های خیلی شایع در استعمال لفظ در اکثر از معنا بحث ماده تاریخ‌هاست. گاهی اوقات هست نه بحث ماده تاریخ نیست، می‌گوید یک بنده خدایی می‌خواسته قاضی بشود زمان صفویه و اینها، زمان صفویه همۀ کارها کارهای مذهبی حکومتی دست صدر بوده، صدرها آنها تعیین قاضی می‌کردند. یک شیخ الاسلام بوده، شیخ الاسلام را هم حاکم تعیین می‌کرده، یعنی پادشاه تعیین می‌کرده ولی حکومتی نبوده، شیخ الاسلام یک شخصیت برجسته‌ای بوده که خودش جایگاهی داشته در واقع پادشاه این جایگاه را به رسمیت می‌شناخته، ولی صدرها اینجور نبودند، صدرها در کل چیزشان با حکومت بوده. این است که احیانا ممکن است صدر از جهت علمی عالم بوده، عالمی بوده ولی مثلا یک عالم برجستۀ آنچنانی ممکن است نباشد ولی چون حاکم آن را صدر تعیین کرده بوده صدر می‌شده. تعیین قضات بر عهدۀ صدرها بوده، یک بنده خدایی می‌خواسته قاضی بشود آن صدر حاضر نبوده که چیز کند. می‌گوید که یک دانه خر به عنوان رشوه می‌دهد قضاوت را به دست می‌آورد. این شاعر این را شعر می‌گوید. می‌گوید «ز گلپایگان رفت شخصی به اردو» به اردوی سلطنتی «که قاضی شود صدر راضی نمی‌شد به رشوت خری داد و بستد قضا را اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد»، اینجا کلمۀ خر در معنای حقیقی و معنای مجازی به کار رفته، کلمۀ نمی‌بود در معنای تامه و ناقصه، کان تامه و کان ناقصه به کار رفته. دو تا ترکیب کاملا متفاوت را در این چیز به کار برده، که استعمال لفظ در اکثر از معناست. اینها همۀ استعمال لفظ در اکثر از معنا همه مدلول‌های استعمالی هستند.

حالا دیگر وقت گذشته، بقیۀ بحث فردا ان شاء الله.

حالا من فردا یک نکته‌ای را تکیۀ بحث من فردا در مورد این هست که آیا مقصود تفهیمی با داعی استعمال که مرحوم آخوند گفته یا مدلول جدی که در کلام آقای صدر هست یکی است؟ یا فرق دارد؟ این را فردا ان شاء الله توضیح می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان